

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

حزب کار ایران (توفان)

۰۳ جنوری ۲۰۱۶

مبارزه درونی امپریالیسم بر توافق آنان برتری دارد

خیالیابانی هستند که در کنار اپورتونیست های عیان و پیوستگان شناخته به دشمن درونی جنبش کمونیستی، گهگاه و یا همواره رشد اقتصادی و تکامل تکنولوژی در سیستم سرمایه داری و امپریالیستی را به رخ مردم جهان می کشند تا در آن گویا جهت تکاملی همبستگی و پیوند سرمایه مالی و جهان واحد، آرام و صلح طلب سرمایه داری را نشان دهند و جالب آن است که این زمزمه از آغاز قرن ۲۰ تا کنون و علی رغم شکست این تئوری در عمل، همچنان ادامه دارد.

فراموش نکنیم تئوری کائوتسکی ورشکست شده را مبنی بر پیدایش محتمل "ماوراء امپریالیسم" (اولترا امپریالیسم Ultraimperialismus) که درست در آستانه شروع جنگ جهانی اول در جنبش کمونیستی شکاف به وجود آورد. این نظریه در واقع ماهیت تجاوزگرانه، توسعه طلبانه و جنگ طلبانه امپریالیسم را مورد سؤال قرار می داد و بر آن بود که رشد سرمایه داری می تواند در آینده، تمام کارتل ها، کل سرمایه داری بانکی و صنعتی (سرمایه مالی) را به هم در یک کارتل واحد جهانی پیوند داده و به جنگ های بین امپریالیستها خاتمه دهد.

لنین با این تئوری پوچ به مبارزه برخاست و در قبال "امکان محتمل و انتزاعی" توافق و وحدت بین گروه های امپریالیستی، تنها امکان واقعی و موجود یعنی تضاد آشتی ناپذیر بین امپریالیستها و ضرورت مبارزه بین آنان را برای تقسیم مجدد جهان بین خویش مطرح ساخت و تأکید کرد که این "امکان واقعی" و موجود جهت رشد امپریالیسم را نشان داده و در ماهیت آن جهان است. لنین بدرستی نشان داد که واقعیات در جهت تشدید تضادهای اقتصادی سرمایه داری جهانی حرکت می کنند و نه تخفیف تا چه رسد به حل و یا وحدت درونی جبهه امپریالیسم. کائوتسکی نه از واقعیات بلکه از تخیلات و آرزوهای کودکانه ای حرکت می کرد تا پیوستن کامل خود را به بورژوازی و امپریالیسم توجیه کرده باشد. او اکنون زنده نیست و لنین نیز در میان ما نیست. اما تقابل این دو نظر که ماهیت امپریالیسم را از دو دید متضاد مطرح می کند؛ هم چنان موجود است و در میان ما در سطح کل جهان هنوز مطرح و زنده است. صحت تئوری لنین نه تنها از آن جهت است که از مواضع انقلابی حرکت کرده و تغییر جهان سرمایه داری را هدف گرفته است (به عکس تئوری "ماوراء امپریالیسم" کائوتسکی که مظهر تسلیم طلبی و ضد انقلاب است)؛ بلکه عمدتاً بدان دلیل صحیح است که نه از ذهنیات و فرضیاتی که عمدتاً تصادفی بوده و می توانند تکاملشان در جهات مختلف صورت پذیرند؛ بلکه از درون واقعیات و حوادث موجوده جامعه سرمایه داری و به ویژه امپریالیستی؛ یعنی به طور مشخص بیرون آورده شده و تکامل ناگزیر و ضروری آن واقعیات را نشان می داد و هم چنان می دهد.

کوتاه مدتی پس از ادعای "اولترا امپریالیسم" از سوی کائوتسکی، جنگ جهانی اول شروع شد و عملاً ابتدال و ابطال این نظریه را به معرض تماشا گذاشت. امپریالیست ها به جان هم افتادند و جهانی ویران بر جای نهادند.

اما چرا تئوری لنین نه تنها بیان حقیقت بود؛ بلکه هم چنان نیز هست؟ چرا هم چنان تضادها و مبارزات متعدد و روزافزون امپریالیستها در حال رشداند و هنوز که هنوز است قادر نگشته اند به وحدت و پیوندی نسبتاً چشم گیر دست یابند؟ از جنگ جهانی اول، بورژوازی اکثر کشورهای امپریالیستی، حتی آنان که بر رقیب پیروز شده بودند، به غیر از بورژوازی امپریالیستی آمریکا، تضعیف شده و فاقد قدرت ضربه آور قبل از جنگ بودند. پیروزی انقلاب اکتوبر در روسیه تزاری نیز سبب گشته بود تا امکانات آن موقتاً تضعیف گردد. روشن است که در چنین شرایطی جست و جوی راه های مصالحه و هم آغوشی و یافتن امکانات آشتی و هوای تازه مطرح می گردند. در سال ۱۹۱۹ جامعه ملل تأسیس یافت که تا سال ۱۹۳۵ (پایان عضویت المان در آن) ۵۷ کشور را شامل می گشت. جالب آن که آمریکا هرگز عضو آن نبود. اپورتونیست های جنبش کارگری و به ویژه سوسیال دموکرات ها آن را به فال نیک گرفته و نوید جهان صلح آمیز و بدون جنگ را تحت شرایط رشد امپریالیستی به مردم جهان و به ویژه اروپا دادند. شروع جنگ جهانی دوم از درون رشد شدیدترین تضادهای امپریالیستی و اوج فاشیسم در المان و ایتالیا، ابطال تئوری های "ماوراء امپریالیسم" و مشتقات آن را نشان داد و صحت تئوری در خشان لنین را ثابت نمود.

این جنگ نیز با قربانی شدن میلیونها انسان، با فداکاری مردم جهان و به ویژه رزمندگان ارتش سرخ اتحاد جماهیر شوروی و ملت های شوروی و به جای ماندن جهانی نیمه ویران در سال ۱۹۴۵ پایان یافت. به این ترتیب زمان "آشتی و صلح" بین امپریالیستها فرا رسید. در این سال بود که سازمان ملل متحد با همت همه کشورهای جهان و به ویژه آنان که خواهان صلح و مخالف جنگ بودند؛ پایه گذاری شد. این نیز برای همه اپورتونیست های شبه کائوتسکی و کائوتسکی به مثابه شروع جهان و استراحت، دوران یافتن "توافق ها" و "متحدین" جدید فرا رسید. پیروزی انقلاب کشورهای سوسیالیستی در اروپا و تشکیل اردوگاه سوسیالیستی و هم چنین آغاز مبارزات و انقلابات ملی و رهائی بخش در بسیاری از کشورهای جهان، چهره جهان را تغییر دادند. اما آنچه در این جهت تغییر نیافت و به عکس بر روال کهنه و پوسیده خود رشد و تکامل کرد؛ چهره جهان کهنه و پیر، جهان سرمایه داری و امپریالیستی بود با تمام روابط آشنای حاکم بر جهان سرمایه داری، با حفظ و رشد سیستم سابق مبنی بر در اختیار داشتن سرمایه، نیروی کار ارزان، تکنولوژی و تجربه سیاسی، مالی و نظامی خود.

متأسفانه دنیای نوین، جهان سوسیالیستی پس از قریب ۴۰ سال رشد و تکامل و علی رغم دستاوردهای شگرف خویش از درون دچار تخریب و گرفتار جنگال رویزیونیسم خروشچی گردید و به زودی به سوی جبهه دشمن، جبهه امپریالیستی پیوست. حال چه ساده اندیشی خواهد بود اگر گمان بریم که این موقعیت دنیای پوسیده امپریالیستی و یافتن متحدین نوین، این دنیا را به سوی وحدت، توافق و همکاری کشانده و تضاد های درونی آن را یا حل کرده و یا تخفیف خواهد داد. چنین نشد، تضادها شدت یافتند و هژمونی طلبی و قیحانه آمریکا نیز وارد معرکه جهان شد. در کنار آن سرکردگی، هژمونی امپریالیسم المان در اتحادیه اروپا جایگزین همدردی و همسانی کشورهای عضو گردید. بدین ترتیب رقابت و تبعیت این قانون اساسی امپریالیسم با مرور به جای صحنه سازی های موقتی همکاری و همرازی و رعایت "حقوق دمکراتیک کشورها" نشست. باز هم تئوری لنین صحت خود را به بارزترین نحو نشان داد. ساده اندیشان تکیه بر واقعیات و وقایع مشخص ندارند و در واقع نیز هواخواه یافتن حقیقت نیز نیستند. اکثر آنان گمراه اند و یا منحرف. ولی اقلیت عظیمشان می دانند که حقیقت را لگدمال کرده اند تنها برای آن که منافع طبقاتی سازشکارانه و بورژوامابانه آنان بر نظرانشان حاکم است و نه واقعیت عیان و حقیقت بارز.

آن چه بر سر باقی مانده شوروی سوسیالیستی، بر سر امپریالیسم روس، بر سر کشور روسیه آمد و هنوز می آید (بینیم توطئه و کودتای امریکائی/فاشیستی را در اوکراین) در برابر چشمان ماست و می بینیم که چگونه یک امپریالیسم قهار و حاکم به نام امریکا قادر است علی رغم اختلاف سلیقه و یا تفاوت منافع، سایر امپریالیست ها را تا مدتی عملاً به دنبال خود بکشد. در اینجاست که دیده می شود چگونه منافع عام و مشترک امپریالیست ها مبنی بر حفظ نظام بر منافع خاص و متضاد درونی شان برای اندک مدتی سایه می افکند و برای ساده اندیشان و اپورتونیست ها تولید شبهه می کند که تو گوئی آنان قادرند به این وضع ادامه دهند.

سال ها پیش امپریالیست ها بر اثر رشد و تکامل تکنیک و در پی آن امکانات وسیع اقتصادی و مالی، "گلوبالیزاسیون" این "کلید طلایی" در باغ صلح و آرامش و رفاه جهانی را برای مردم جهان هدیه آوردند. و دیدیم که چگونه از راست و چپ در برابر این "کلید" بیشماری از مردم جهان و حتی گروهی نه اندک از "چپ" ها سر تعظیم فرود آوردند. کائوتسکی به یکبار زنده شد و فریاد برآورد: " این همان ماوراء امپریالیسم است که من وعده اش را داده بودم". کلید طلایی در را باز کرد و سیاست نئولیبرالی، حباب عوامفروبی و بیابان غارت ثروت ملت ها و دولت ها را به جای بهشت موعود به ارمغان آورد. به هر کجای این عالم برویم چپاول و غارت، نا امنی و جنگ، دشمنی خلقها، فرهنگ ها و مذاهب با یک دیگر، درگیری کشورها با هم و بوی باروت عداوت به مشام می آید و اگر از سطح به عمق رویم و بخواهیم ببینیم چه می گذرد؛ می بینیم که امپریالیستهای رنگ و وارنگ، گه گاه با همکاری هم گه گاه علیه هم، همگی در حال تقسیم جهان و چپاول ثروت مردم و کسب سود حداکثر و در این مسیر حتی دست یابی به هژمونی خویش در قبال دیگران اند.

سراسر کشور افغانستان، همراه عراق، لیبیا و سوریه به دست امپریالیستهای غرب به خاک و خون کشانده شده و تروریستهای حرفه ئی رنگ و وارنگ از انواع طالبان، بن لادن گرفته تا داعش و وابستگان دیگر آنان که همگی در تحلیل نهائی سرنخشان دست امپریالیسم امریکا و وابستگان به او- به ویژه عربستان سعودی و قطر- بوده و هست به مثابه پیشقراولان تقسیم مجدد خاورمیانه و افریقا به تاراج و قتل عام این مناطق مشغولند. جهان امپریالیسم این قدر قدرت عظیم تو گوئی دچار بیماری ضعف و فراموشی گشته و هیچ گونه مقاومت مؤثری در برابر آنان انجام نمی دهد. آرای وحدت امپریالیست ها حتی در همین امر تقسیم مجدد خاور میانه نیز فرعی و ظاهری است. اگر تجاوز امریکا را به خاک عراق در سال ۲۰۰۳ در نظر بگیریم؛ به خوبی می بینیم که چگونه امپریالیسم فرانسه و حتی المان با این امر توافق چندانی نداشتند. سازمان ملل نیز به دنبال امریکا به راه نیفتاد و بالاخره امریکا ناچار گشت به تنهایی و تحت عنوان مبارزه با "تروریسم بین المللی" متحدین چندی را خودسرانه به دور خویش جمع کرده و نیروهای ائتلاف یعنی موجودی ناشناخته و عجیب و غریب و غیر قانونی را بسیج نمود. هژمونی امریکا در بهترین حالت تنها قادر است امپریالیستها را حول ستراتیژی عمومی مبنی بر حفظ نظام پوسیده امپریالیستی که اگر چه نه در حال فروپاشی ولیکن دچار بحران های سخت مالی، اقتصادی، اجتماعی و به ویژه سیاسی است؛ تا حدودی متحد نماید. به هرکجای این جهان امپریالیسم که بنگری عدم انسجام و توافق و درگیری ها و مبارزات درونی سختی درگیر است.

نگاهی کوتاه به فراریان و پناهندگان بیندازیم که در مناطق مورد حمله امپریالیسم و تروریست های وابسته به آنان به علت وجود جنگ و ویرانی در سرزمینشان از سوی خاورمیانه و افریقا روانه اروپا گشته اند. کدام یک از کشورهای عضو اتحادیه اروپا قادر گشته اند که سیاست واحدی را پیشنهاد دهد؟ هر یک نوائی دیگر سر می دهد و همگی در واقع چنانچه مقاومت مردم اروپا نمی بود؛ هم چنان که سال ها این اورگان را در دریای مدیترانه به حال خود گذاشتند، هم اکنون نیز همگی را به هر طریقی که شده بازمی گردانند. عملی که بدون تردید اکثر این بینوایان در آینده با آن روبه

رو خواهند گشت. المان تنها به این دلیل که به نیروی کار در آینده احتیاج دارد نظر لطفی بر آورانگ انداخت و با سیاست عوامفریبانه ادعای انساندوستی کرد. جالب آن است که این انساندوستی عمدتاً متوجه فراریان از سوریه است. زیرا همانطور که برخی از سیاستمداران و کارگزاران اقتصادی المان بارها رسماً اظهار داشته اند؛ سوریه ئی ها دارای معلومات سطح بالاتری هستند و اقتصاد المان به آنان نیازمند است. اعتراض برخی از کشورهای شرق اروپا و عضو اتحادیه اروپا به سیاست درهای باز برای فراریان، به این بهانه که آنان دارای سیاست های نژادپرستی (مجارستان) و یا ضد انساندوستی اند؛ از سوی اکثر کشورهای عضو اتحادیه و به ویژه المان به سختی مورد حمله قرار می گیرد. در واقع اعتراض کشور مجارستان مبنی بر آن که اتحادیه اروپا و به ویژه المان با فراخواندن و تبلیغ رسمی برای پناهندگان به سرازیر شدن به سوی مرزهای اروپا و المان، مصوبات خود اتحادیه را زیر پا می گذارد. این اعتراض حداقل از لحاظ قانونی و ظاهری ناوارد نیست. طبق این مصوبات هر پناهنده ای باید به اولین سرزمین اروپا که قدم خود را گذاشت، در آن جا بماند و در همانجا نیز تقاضای پناهندگی دهد. حال این تقاضا پذیرفته شد یا نه مسأله دیگری است. این مصوبه بدون تردید مشکل آفرین و نادرست است و نتیجه آن انباشته شدن این پناهندگان به اولین سرزمینهای نزدیک یعنی یونان و ایتالیا گشته است. ولی راه درست تعویض این قرار داد است. لیکن امپریالیسم المان تحت رهبری سیاسی خانم مرکل، قرارداد و مصوبه نمی شناسد. نیت و میل سرمایه مالی و اقتصاد غول آسای المان است که دستور می دهد مرزها را باز کنند و سپس با دستورهای بعدی آنها را ببندند. مجارستان علی رغم آن که دولتی دست راستی و نژادپرست دارد؛ در این امر محق است که المان را به "امپریالیسم فرهنگی" متهم می سازد و از او تبعیت از قراردادهای تصویب شده همه اعضای اتحادیه را می طلبد.

چنین است وضعیت "اروپای متحد" با نام اتحادیه اروپا و نزاع های ناشی از منافع ملی سرمایه های مالی هر یک از کشورها. وحدت اروپا تحت نام "اتحادیه اروپا" دچار مبارزات درونی و تلاشی است و به نظر نمی آید که عملی گردد. شرط اساسی چنین وحدتی، توافق، سازش و یکی شدن سرمایه های مالی هر یک از اعضای آن است. بدون ایجادیک سرمایه مالی واحد که در برگرفته همه اعضای آن- و یا حداقل اکثر آن ها- باشد؛ هرگز امپریالیسمی به نام "امپریالیسم اروپا" تحقق پذیر نخواهد گردید. امپریالیستها قبل از آن که با هم متحد شوند می بایستی به جان هم افتند؛ چنان چه به طور عیان در مقابل خود می بینم.

امپریالیستها نه تنها متجاوز، چپاولگر، سلطه گرا و جنگ طلب اند و در این امر با هم توافق دارند، بلکه در عین حال همه این سیاست های مورد توافق را هر یک برای خود و علیه دیگری به کار می بندند. به عبارتی دیگر آنان ماهیتاً رقیب هم هستند و منافع اساسی هر یک در رقابت و سرکردگی گرائی(هژمونی طلبی) آنان است. تاریخ معاصر دورنمای "ماوراء امپریالیسم" و جهان صلح آمیز و مرفه تحت سیستم امپریالیستی را به گورستان تاریخ سپرده است.

بر گرفته از توفان شماره ۱۹۰ دی ماه [جدی] ۱۳۹۴ - جنوری سال ۲۰۱۶

ارگان مرکزی حزب کار ایران(توفان)